



وداع اباعبدالله (ع) با رقیه (س)/ جریان ترمیم قبر حضرت رقیه (س) به دستور خود حضرت

روز عاشورا امام حسین (ع) پیش از رفتن به میدان کارزار رو به خیمه دختران خویش کرده و فرمودند: ای زینب، ای سکینه! ای فرزندانم! چه کسی پس از من برای شما باقی می ماند؟ ای رقیه و ای ام کلثوم! شما امانت‌های پروردگارم در نزد من بودید، اکنون لحظه میعاد من فرا رسیده است...

روز عاشورا امام حسین (ع) پیش از رفتن به میدان کارزار رو به خیمه دختران خویش کرده و فرمودند: ای زینب، ای سکینه! ای فرزندانم! چه کسی پس از من برای شما باقی می ماند؟ ای رقیه و ای ام کلثوم! شما امانت‌های پروردگارم در نزد من بودید، اکنون لحظه میعاد من فرا رسیده است...

به گزارش خبرگزاری مهر، هر یک از روزهای دهه اول محرم به یک عنوان که غالباً نام شهدای کربلا است، مشهور گردیده و ستایشگران اهل بیت (ع) با ذکر مصائب صاحب نام آن روز به عنوان مقدمه، عزای حضرت اباعبدالله الحسین (ع) را اقامه می نمایند. بنا بر سنت روضه خوانی معمول، روز سوم محرم روزی است که ذاکران اهل بیت (ع)، با بیان اشعاری به ذکر مصائب حضرت رقیه (س) دختر خردسال امام حسین (ع) می پردازند که در اثر سختی روز عاشورا و نیز اسارت و از همه آنها جگرسوزتر، دیدن سر بریده پدر به دستور یزید ملعون، جان به جان آفرین تسلیم کرد و در شام به خاک سپرده شد.

رقیه بنت الحسین (س)

در سرزمین شام قبری وجود دارد که امروزه به نام مرقد رقیه معروف و مشهور است و گفته می شود این قبر مربوط به یکی از دختران امام حسین (ع) است. اما آیا قبر مربوط به رقیه هست؟ برخی از علما و دانشمندان متأخر بر صحت انتساب این دختر به امام حسین (ع) پای فشرده دلایل و مستندات را بر این ادعا اقامه کرده اند بر اساس این مستندات، رقیه یکی از دختران امام حسین (ع) و از مادری به نام شهربانو-دختر یزگرد ساسانی- متولد شد از این رو او خواهر تنی امام سجاد (ع) به شمار می رفت.

زندگی‌نامه حضرت رقیه (س) در شعاع نورانی انواری؛ همانند پدر، عمو، عمو زادگان بزرگوارش و ...، تحت الشعاع قرار گرفته است؛ به همین علت در کتاب‌های تاریخی، به ندرت اسمی از دختری به نام رقیه که دختر خردسال امام حسین (ع) باشد، آمده است. اما در کلامی که از امام حسین (ع) نقل شده است، حضرت چنین می‌فرماید: «الا یا زینب، یا سکینه! یا وکدی! من ذا یَکُونُ لَکُم بَعْدِی؟ اَلَا یَا رَقیَّهَ وَ یَا اُمَّ کَلثُوم! انتم وِدِیعَةُ رَبِّی، الیَومَ قَدْ قَرَّبَ الوَعْدُ»؛ «ای زینب، ای سکینه! ای فرزندانم! چه کسی پس از من برای شما باقی می ماند؟ ای رقیه و ای ام کلثوم! شما امانت‌های پروردگارم در نزد من بودید، اکنون لحظه میعاد من فرارسیده است».

با توجه به سیاق کلام و مفاد آن، بعید نیست که منظور امام (ع) از رقیه، حضرت رقیه، دختر سه ساله ایشان باشد. از طرفی، قدیمی‌ترین منبعی که در آن از دختر سه یا چهار ساله امام حسین (ع) یاد شده است، کتاب "کامل بهایی" اثر عماد الدین طبری است.

نحوه جان سپردن رقیه (س) در خرابه شام

عماد الدین حسن بن علی طبری نیز در کتاب «کامل بهایی» که کار تألیف آن را در سال 675 هجری به پایان رسانده است از خرابه شام و از وفات دختری چهار ساله از خاندان امام حسین (ع) بدون آنکه نامی از این دختر برده باشد، سخن به میان آورده است. او این مطلب را از کتاب «حاویه فی مثالب معاویه» اثر یکی از علمای اهل سنت به نام «قاسم بن محمد بن احمد مأمونی» نقل می کند. در این کتاب آمده: «در میان فرزندان امام حسین (ع) دختری چهار ساله وجود داشت که همراه کاروان اسرا به شام رفت. اهل بیت حسین (ع) در حال اسارت، از کودکانی که پدرشان در کربلا به شهادت رسیده بودند خبر شهادت پدر را پنهان می داشتند دختری چهارساله از حسین (ع) شبی از خواب بیدار شد و با گریه سراغ پدر را گرفت. اهل بیت نیز با او هم ناله شدند و صدای گریه شان به گوش یزید رسید. او از علت این گریه پرسید. قصه را برایش گفتند. یزید دستور داد سر مقدس امام حسین (ع) را برای آن دختر ببرند. هنگامی که سر مقدس را در مقابل او قرار دادند، او که تازه متوجه شهادت پدر خود شده بود سر پدر را برداشت و بغل نمود و شروع به سخن گفتن با سر پدر کرد. او لبان خود را بر لبان پدر نهاد و به شدت می گریست تا اینکه از شدت گریه بی هوش بر زمین افتاد. بانوان حرم کنار آن دختر آمدند؛ اما هنگامی که او را حرکت دادند دیدند که او از دنیا رفته است. اهل بیت (ع) با دیدن این واقعه به شدت متأثر شده و ناله سر دادند. گویند در این روز تمام اهل دمشق نیز گریان بودند.»

ترمیم قبر حضرت رقیه (س) به دستور خود حضرت

مرحوم شیخ هاشم خراسانی در کتابش نقل کرده که یکی از علمای نجف به نام محمد علی شامی برایم نقل کرده که: «جد او مرحوم سید ابراهیم دمشقی که نسبش به سید مرتضی می رسید سه دختر داشت. شبی دختر بزرگش رقیه بنت الحسین علیه السلام را در خواب می بیند که به او فرمود: «به پدرت بگو به والی بگوید که قبرم را آب فرا گرفته و در اذینم، بیاید قبر مرا تعمیر نماید.» دختر خواب خود را برای پدر بازگو کرد؛ اما سید از ترس آن که خواب صحیح نباشد و اهل سنت آنان را مسخره نمایند به این خواب ترتیب اثر نداد. شب دوم دختر وسطی ابراهیم همین خواب را دید و به پدر آن خواب را بازگو کرد. سید ابراهیم

باز هم اعتنا نکرد. شب سوم دختر کوچک و شب چهارم سید شخصاً خواب دید که آن بانو ایشان را با عتاب خطاب کردند و فرمودند: «چرا والی را خبردار نکردی؟»

سید بیدار شد و صبح به سراغ والی شهر رفت و داستان را بازگو کرد. والی فرمان داد علماء و صلحای شهر اعم از شیعه و سنی غسل کرده لباس تمیز بپوشند و در حرم حاضر شوند. پس درب حرم شریف به دست هر کس که باز شد همان شخص، قبر را نبش کرده و تعمیر نماید. همه غسل کردند و نظافت نمودند و در حرم حاضر شدند؛ اما قفل جز به دست سید ابراهیم به دست هیچ یک از آنان باز نشد، پس کلنگ به دست گرفتند و بر زمین قبر زدند؛ اما هیچ یک از ضربات آنان بر زمین اثر نکرد؛ مگر ضربه سید ابراهیم. حرم را خلوت کردند و لحد را شکافتند؛ بدن و کفن آن بانو را صحیح و سالم یافتند؛ اما لحد را آب فرا گرفته بود سید بدن شریف را روی زانوی خود گذاشت و سه روز نگه داشت و مرتب گریه می کرد تا آن که لحد آن بانو را از پایه تعمیر نمودند. سید در اوقات نماز بدن را روی چیز تمیزی می گذاشت و بعد از نماز، آن را بر می داشت و بر زانوی خود قرار می داد. پس از سه روز لحد آماده شد و او بدن شریف را سر جای خود قرار داد. در این مدت به لطف عنایت آن بانوی خردسال، سید نه محتاج به آب و غذا شد و نیازمند تجدید وضو. مرحوم سید ابراهیم پسر نداشت پس در این هنگام دعا کرد تا خداوند به او فرزند پسر عطا کند با آنکه سن او از نود سال تجاوز کرده بود دعایش مستجاب شد و خداوند پسری به او عنایت نمود که او را سید مصطفی نام نهادند.»